

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به مسأله زاد، همان طوری که عرض شد مسأله یک مقداری حساس است و به طور کلی در قضیه زاد ما به قدر توسعه مسأله «ما یحجّ به» را داخل می‌کنیم که هم مال را شامل شود و هم قوت را شامل بشود. نسبت به قوت عرض کردیم که در روایات راجع به قوت قائل به تسامح شده است و آنچه را که مورد نظر هست در مورد قوت، قدری قائل به سهولت هستند.

ما در یک سفری بود که برای شام از راه ترکیه می‌رفتیم، یکی از دوستان با همان ماشین سواری خودش بود، بعد یک جایی در یک شهر و مکانی که در آن جا بود نگه داشت، مثل اینکه مکان مقدسی بود و برکه‌ای داشت و ماهی‌ها در آن بودند و برای آن ماهی‌ها گندم نذر می‌کردند. ماهی‌هایش هم ماشالله خیلی بزرگ بودند و شنا می‌کردند - این قدر ماهی‌ها از کثرت، توی هم وُول می‌خوردند که اگر دست می‌زدی دو تا در می‌آوردی - و هیچ کسی هم حق نداشت اینها را بگیرد و آنها هم خیلی پروار و بزرگ شده بودند. هی می‌آمدند و برایشان گندم می‌ریختند در آن برکه و آن جا هم نوشته بود مقام ابراهیم، و مشخص بود که جای روحانی هست و بعد یک ماشینی در آن جا آمد از همین اتوبوسهای ایرانی‌ها نگه داشت، ما غذا را خورده بودیم و آمده بودیم کنار نشستیم، دیدیم یک پیر زن و پیر مردی مثل اینکه مال یزد بودند، می‌رفتند برای زیارت حضرت زینب، کنار نگه داشتند و آمدند دو تایی رفتند کنار یک درختی و آن کیسه‌شان را باز کردند و ما هم نگاه می‌کردیم که یک مقداری نان خشک در آوردند و بعد یک کیسه دیگری را باز کردند و ظرفی را درآوردند و معلوم شد آن ظرف ماست است و ماست سفت و آب ریختند و با پونه و یک خرده کشمش و نشستند ناهارشان را خوردند. گفتیم خب بالاخره این هم یک جور غذا خوردن است دیگر و خیلی هم خوب و سالم است.

در حج در زمان‌های سابق این طوری عمل می‌کردند، یعنی افرادی که مثلاً می‌رفتند برای همان مسأله صحت مزاج و اینها؛ مثل الان نبودند که الان رستورانهای بین راه و اینها معلوم نیست چه به آدم می‌دهند! اینها با خودشان برمی‌داشتند و می‌بردند، آن قوتشان بود. نسبت به گوشت هم همینطور گوشت را به یک نحوه‌ای درمی‌آوردند که چند ماه می‌توانست سالم بماند نمک سودش می‌کردند و سُرخ می‌کردند و زیر آفتاب چه می‌کردند که بماند و ماهها هم می‌ماند و خراب نمی‌شد.

بله یک کسی از افراد و از بستگان سببی ما هم همان زمان شاه اینطوری که نقل می‌کنند با ماشین خودشان رفتند مکه، پیکان داشتند، می‌گفتند با پیکان رفتیم مکه زمان شاه و آمدیم و حتی یک بار هم پنجر نشد، از راه عراق رفتند - از عراق هم مرز دارد - و ظاهراً گفتند: از نجف رفتیم و با آن پیکان زمان شاه، من هم دیده بودم

پیکانشان را پیکان قهوه‌ای رنگی بود. بلکه ما هم تا وقتی که در مشهد در جوار حضرت بودیم این پیکان را مشاهده می‌کردیم: این همین پیکانی است که مکه رفته و آمده و یک پنجر هم نشده و چند نفری، با خودشان اینطوری گوشت برده بودند، و آن زمان به همین کیفیت بوده.

علی کل حال این کیفیت قوت در آن زمان سابق به همین نحوه متعارفی بود که انجام می‌دادند و خلاصه خیلی بر خودشان مشکل نمی‌گرفتند و اینکه روایت داریم که قوتی داشته باشد این منظور همین است، یعنی یک چیزی که بتواند خودش را در سفر نگاه دارد که اضافه بر این ما گفتیم که همان مال هم از نظر توسعه داخل در همان قوت و اینها می‌شود چه اینکه انسان قوت داشته باشد چه این که مالی داشته باشد که بتواند صرف کند.

روایات در این مسأله بر چند قسم آمده؛ یک دسته از روایات روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که شخصی بذل کند زاد و راحله را، دیگر حج بر ذمه متعیّن و منجز می‌شود و به عنوان حجّة الإسلام مورد قبول واقع می‌شود، نسبت به این دسته خاص روایات اعاده نداریم کسی که بذل زاد و راحله کند، خب این یک دسته از روایات. روایات را خودتان بروید نگاه کنید روایات زیادی در این جا هست نیاز به گفتن ندارد و قتمان هم نگذرد.

از این به بعد مسأله فرق می‌کند، دسته دوم روایاتی است که دلالت می‌کند «مَنْ يَحُجَّ بِهٖ بَعْضُ إِخْوَانِهٖ، بَعْضُ جِيرَانِهٖ، بَعْضُ رَفَقَائِهٖ...» که بذل مال نمی‌کنند بلکه با خودشان به مکه می‌برند، یعنی می‌گویند آقا ما داریم می‌رویم تو هم بیا برویم. اسب داریم، راحله داریم، ماشین هست دارد می‌رود یک جای خالی داریم تو هم بیا سوار شو یا اینکه فرض کنید بلیط طیاره، یکی هم جای خالی دارد بیا برای تو هم بلیط می‌گیریم و تو هم بیا برو که او را با خودشان می‌برند. این یک دسته در قبال آن دسته دیگر. خب در این جا هم روایاتی داریم که این کفایت از حجّة الإسلام می‌کند الا مواردی که بعدا عرض می‌کنیم.

و دسته سوم روایتی است که دلالت می‌کند که مولا بنده‌اش را به مکه می‌برد مولا بذل مال نمی‌کند، چون عبد مالک نمی‌شود بنده‌اش را به مکه می‌برد، در این جا هم این را داریم که کفایت از حجّة الإسلام می‌کند در این مورد از روایات.

البته در اینجا روایات دیگری هم داریم در اینکه: کسانی که مخالف هستند و بر مبنای خلاف و بعد تنبه پیدا می‌کنند، آن حج هم کفایت از حجّة الإسلام می‌کند و در بعضی از روایات داریم «فِيحُجِّ إِذَا تَنَّبَهُ» یا اینکه در بعضی از روایات داریم «إِنِّي أُحِبُّ أَنْ يُعِيدَ» یا «يَحُجُّ فِي مَا بَعْدَ» علی کل حال حالا آن مسأله حجّ مخالف مسأله‌اش فرق می‌کند. در اینجا دو دسته از افراد مورد نظر هستند: یکی کسی که او را به حج می‌برند، یکی هم مولایی که عبدش را به حج می‌برد؛ بعد از این که عبد حرّ شد حج را باید اعاده کند. مسأله «يجب» یا

اینکه که در آن موردی که «فلیحجَّ به بعض إخوانه» آن مثلاً اگر کسی بگوید آقا مثلاً ما شینم یک جای خالی دارد بیا با هم بریم این شخص هم «فیجب علیه إعادة الحجَّ اذا یصیرُ مؤسراً» در آن وقت مُعسراً بود در وقت إیسارش بود حالا در وقت إیسارش است اگر این مؤسر شد این مؤسر شدنش این را منقلب می کند و حج را بر ذمه او واجب می کند اما در مورد بذل مال، ما در آنجا نداریم که او یجبُ علیه است.

خب در این جا دو مطلب هست که باید به این دو مسأله اشاره کنیم یکی اینکه مگر حجَّة الإسلام چند تا داریم؟ وقتی در روایت صریح هست که «هذا یجزی عن حجَّة الإسلام» چطور دوباره حضرت می فرماید که «یُعید» مثل اینکه فرض کنید که در مورد صلاة، شخص مصلّی صلاة ظهر را بخواند در عین حال بگویند یُعید الصلاة که خب معنا ندارد دو مرتبه بخواند، صلاة که ۲ بار واجب نیست، یک بار واجب است. این حجَّة الإسلام یک صفتی است برای آن حجّی که یکبار در همه عمر به ذمه شخص مکلف در صورت تحقق شرایط عقلیه - همانطور که عرض کردیم ما شرط وجوبی برای حج نداریم ما شرط عقلی داریم، حج به نحو اطلاق واجب است که البته در بحث اطلاقش که بحث اصولی است که یک بحث اصولی نسبتاً مفصلی در این بحث اطلاق انشاءالله در یکی دو هفته دیگر... این حجَّة الإسلام وصفی است برای آن حج در یک مرتبه برای همه عمر... **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً...** ﴿آل عمران، ۹۷﴾ این می شود حجَّة الإسلام، چطور حضرت با تصریح به این که این حج حجَّة الإسلام است در اینجا باز تاکید می کند بر اینکه «فلیحجَّ ثانیاً»؟

البته خیلی از آقایان قائل به استحباب شدند که همانطوری که عرض کردم مسأله استحباب است که البته این را می آئیم ان شاء الله از شبیه که مطالب فقهاء را در این زمینه نقل می کنیم این را هم می گوئیم که در این جا گفته اند که در این «فلیحجَّ» معنایش معنی استحباب است یا مثلاً فیجب در آن معنای استحباب است در بعضی موارد هم یجب است ولی مقصود معنی استحباب است.

اولاً ظهور این مسأله با استحباب کاملاً در تنافی و تعارض است زیرا در این جا جنبه اعاده دارد «فلیحجَّ إعادته» در مورد استحباب که معنی اعاده صدق نمی کند یعنی این ابرو باز کردن و چشم کور کردن این روایت است، شما یک استحباب می خواهید حمل کنید در حالتی که هم اولاً در یحجَّ که ظهور صیغه امر در وجوب است دست می برید هم در یجب که تصریح در الزام است دست می برید و هم در اعاده که برای تکلیف الزامی می آید دست می برید، یعنی اعاده در مورد قضاء گفته می شود یا در مورد بطلان تکلیف قبل که بر غیر شرائط صحت اتیان شده است، در آنجا اعاده صدق می کند و الا اگر کسی که نماز را خوانده باشد، منتهی حالا می خواهد فرض بکنید به جماعت بخواند این را که نمی گویند اعاده نماز، نه، می گویند صلاة بجماعة، اعاده در آن مواردی است که آن تکلیف قبل، اتیان نشده است آن را می گویند اعاده یا در موردی است که تکلیف

قبل اتيان شده است و لكن مكلف يا مولا آن تكليف را كآن لم يكن تلقى مي كند نه اينكه باطل است و كآن لم يكن تلقى مي كند و تكليف بعد را به جاي تكليف قبل قرار مي دهد مثل اينكه در نماز فرادى كه بعد انسان به جماعت مي خواند آن صلاة جماعت را به جاي فرادى قرار مي دهد و آن صلاة فرادى صحيحاً بوده... در اين مورد اعاده گفته مي شود.

پس بنا بر اين در تمام اين موارد حمل روايت بر خلاف ظاهر است كه و هو باطل. روى اين حساب ما در مورد حجة الإسلام بايد ببينيم كه - آن مطلبى كه من مي خواستم خدمت رفا عرض بكنم اين نکته اى است كه از مسأله فقهى يك مقدارى به جنبه باطن قضيه گرايش پيدا مي كند و آنجاست كه نظر فقيه را از مورد استحباب به مسأله وجوب بر مي گرداند اين نکته است و آن مطلب اين است - آنچه را كه خداى متعال واجب کرده است برای يك انسان آن عبارت از اتيان اين عمل است مباشرةً به عنوان اَنَّهُ فَرَدٌ و بعنوان اَنَّهُ شَخْصٌ و بعنوان اَنَّهُ مَتَابِعٌ و بعنوان اَنَّهُ مُسْتَقِلٌّ و بعنوان اَنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ التَّكْلِيفُ و به اين عنوان حجّ برای انسان و برای مكلفين تشريع شده و قتي كه شارع مقدس مي آيد به حضرت ابراهيم مي فرمايد: **وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَّ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ** ﴿الحج، ۲۷﴾ يعني افراد با اختيار خودشان و با ميل خودشان و با آن جهاز خودشان و با قدم خودشان و روى پاى خودشان و روى فهم و ادراك خودشان روى اين مبنا بيانند و اين عمل الهى را، آنچه متابعت عمل اولياء الهى است اين عمل را، متابعة انجام بدهند. البته متابعة نه بعنوان اينكه فقط جنبه متابعت داشته باشد نه! چون حجّ برای هر فردى تشريع شده نه اينكه فقط حجّ برای يك نفر تشريع شده باشد، اين خطابِ حرکت كن و بيا به سوى من اين يك خطابى است كه به هر فرد تعلق مي گيرد؛ منتهى ابتدای اين مسأله و سر سلسله دار اين مسأله حضرت ابراهيم بوده كه به حضرت ابراهيم **... وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ** ﴿البقرة، ۱۲۵﴾ كه اينها آمدند و اصل بنا را ساختند كه ديگران بيانند و آماده بشوند، البته از يك نظر ما جنبه متابعت داريم و از يك نظر نفس خود اين اعمال «لَوْحُلَّىٰ وَ طَبَعَهُ» متوجه تك تك هر مكلف است كه مي خواهد اين عمل را انجام بدهد؛ و طبعاً مكلف، مكلفى است كه با اراده خودش با اختيار خودش و در كمال حرّيت و آزادى بخواهد حرکت بكنند.

آن عبدى كه مولا او را مي برد او كآن آن اختيار كافي و لازم را ندارد، گرچه ايمان دارد گرچه مي داند گرچه از خود مولا ممكن است بهتر بفهمد و عقل و مغزش بيشتر كار كند - خيلى از عبدها بودند كه خيلى از مولا سر بودند و مولا مي آمد پيش اينها چيز ياد مي گرفت - ولى باز از نقطه نظر ظاهر يك نقصى در اينجا وجود دارد و آن چيست؟ اينكه در تحت اطاعت آن است در تحت رقيت آن است، اگر به او بگويد تو را نمى برم او نمى تواند بيايد، همين مقدار كافي است، اگر به او بگويد از وسط راه تو را بر مي گردانم بايد بگردد چون عبد

است، و حضرت ابراهیم حرّ می خواهد و اینجا حرّ می خواهد، شخص باید حرّ باشد و آزاد باشد و با اختیار خودش حجّ را انجام بدهد حالا بر طبق بعضی از شرائط، این اگر نتوانست حرّ باشد و به این کیفیت انجام بدهد، خدا می گوید این را به عنوان حجّة الإسلام از تو قبول می کنم ولی این به عنوان یک قضیه شرطیه یا وقتیّه است.

تلمیذ: مثل مسأله زن که اگر شوهرش خرج کند.

استاد: «إن زیداً متحرّكُ الأصابع» شما که خوانده اید «متحرّكُ الأصابع مادام کاتباً، إذا لم یکن کاتباً لا تتحرّكُ الأصابع» یا اینکه فرض کنید که «إنّ القمر ینکسف مادام حیلولة الأرض بینہ و بین الشمس» این حیلولة وقتی برود کنار، القمر لا یكون منکسفاً. الکسوف یتحقّق بحیلولة القمر بین الأرض و بین الشمس.

این مسأله که باید عبد این عمل را انجام بدهد در این وضعیت فعلی خب بله، این حکم می آید و بر او مستقر می شود. مولا به او امر می کند می گوید که همراه ما حجّ بیا، خب می رود و حج انجام می دهد «و فی ظرف الرقیه یعدّ هذا الحجّ حجّة الإسلام» خب در این حرفی نیست بله، این حجّة الإسلام به همین ملاک بعنوان «أنّه رُقّ ینقی معه حجّة الإسلام، بعنوان أنّه رُقّ، فی ظرف الرقیه و حجّة الإسلام مقیّدهً بهذا القید و موصوفهً بهذا الوصف» این حجّة الإسلام موصوف به وصف رقیّت، این حجّة الإسلام بله درست است شکی هم در آن نیست اشکالی هم در آن نیست، و اگر از دنیا برود این را در روز قیامت در زمره حجّاج به حجّة الإسلام محشور می کنند.

اما اگر آمد و حرّ شد خب حجّة الإسلام فی حال حرّیت چی؟ یبقی بحاله، باید برود حجّة الإسلام انجام بدهد. چون حجّة الإسلام حرّاً برای کسی است که حرّ است. صورت مسأله تا الآن مسأله مسأله رُق بود خیلی خوب بعنوان «أنّه رُقّ» حجّة الإسلام انجام داده و این همان نکته ای است که شما در کتب فقهیه این را نخواهید یافت و این مسأله ای است که بزرگان فرمودند این یکی از مسائل حجّ این است که حالا این مقدار را می گوئیم بعد دیگر توضیح بیشترش ان شاء الله برای همان موقعی که قرار است، حالا ببینیم کی توفیق پیدا می کنیم.

درست شد؟ خیال می کنم دیگر رفقا گرفته باشند آن حالت اختیار و حرّیتی که شخص در ایتیان به حجّ باید مختار باشد به جمیع الجهات، باید با کمال آزادی این راه را انتخاب کند و با کمال اختیار انتخاب کند و با کمال حرّیت این مسیر را انتخاب کند با رقیّت متحقّق نمی شود ولی حکم رقیّت موجب نمی شود که خداوند این فیض را به او نرساند، نه، این حجّة الإسلام را به عنوان رقیّت از او قبول می کند، اگر از دنیا رفت حجّة الإسلام انجام داده اگر حرّ شد صورت مسأله برمی گردد حضرت می فرمایند «فیجب إعادة الحجّ علیه إذا یصیرُ حرّاً» این چیست؟ این دلالت بر الزام می کند یا استحباب؟ جناب آقای فقیه المعاصر... کجای این روایت دلالت بر استحباب می کند؟ حالا دیدید فهم عرفانی چقدر در فهم روایت تاثیر دارد؟ وقتی که افرادی مثل

صاحب جواهر می‌آیند حکم استحباب می‌کنند و خیلی از این موارد که می‌گویند اصلاً قبول نیست، نه، حج قبول است آنهایی هم که می‌آیند می‌گویند واجب است می‌گویند خب آن اصلاً حجة الإسلام نبوده ثواب به او دادند!

حجة الإسلام هست منتهی حجة الإسلام داریم تا حجة الإسلام! - و مسأله دوم که دلالت قطعی بر همین فتوای استحباب است آنجایی هست که بذل نمی‌کند و «يَحِجُّ بِهِ»، می‌گوید بیا با هم برویم کرسی موجود بیا سوار شو با هم برویم زاد و راحله موجود بیا با هم برویم «فِيحِجُّ بِهِ» می‌برند او را، نه اینکه به او ببخشند این هم در اینصورت قابل برای حج نبوده، استطاعت حج که نداشته استطاعت حج یعنی چی؟ یعنی شخص بتواند حرکت کند خودش با اختیار خودش و با حالت تملک و با حالت استقرار تکلیفی که تکلیف مستقر است و احساس این تکلیف را بکند و این احساس تکلیف چطور با عدم وجود زاد و راحله ممکن است؟ البته این در صورتی است که مشی نتواند چطور در آن صورتی که راحله در آنجا نیست و زاد هم نیست چطور تکلیف در آنجا هست؟ شخص نمی‌تواند برود.

حالا اگر کسی بگوید بیا برویم این را برده اما قضیه بر خودش مستقر نشده، نکته‌اش را دارید؟ متوجه می‌شوید یا نه؟ خودش نیامده. در مورد بذل، شخص می‌آید بذل می‌کند وقتی بذل مال می‌کنند آن شخص مالک! می‌گویند: آقا این فرض کنید فیش حج یا این مال، دو میلیون فرض کنیم این شخص می‌گیرد پول را قشنگ می‌گذارد در جیبش وقتی رفت تو جیبش جرق و جوروق اسکناس‌ها مثل جیب من جرق جوروق ولی این اسکناس نیست کاغذ است وقتی اینجا جرق جوروق می‌کند پول تو جیبش است این مالک است وقتی که این مالک شد، این مالکی است مثل سایر افراد مالک، دیگر وقتی که مالک شد آن جنبه تکلیفی که بر مشخص مستطیع بعنوان «أَنَّهُ حُرٌّ وَّ أَنَّهُ مَالِكٌ وَّ قَابِلٌ لِلْإِتْيَانِ...» به او تعلق می‌گیرد لذا حضرت نمی‌گویند فلیحج! حج بعدی می‌شود مستحب. ما در مورد بذل إعاده نداریم اما در مورد فیحج به إعاده داریم مال این است!

تلمیذ: این عدم اختیاری که در اینجا هست نمی‌تواند، چون گفته مال را فقط در مورد حج خرج کن و استفاده کن، درست است که مالک هست اما نمی‌تواند در غیر حج خرج بکند.

استاد: اشکال ندارد ولی مالک می‌شود ببینید وقتی مالک می‌شود...

تلمیذ: یعنی با آن اختیاری که شما می‌فرمائید اینجا یک مقدار با آن حالت منافات پیدا می‌کند

استاد: نه اشکال ندارد.

تلمیذ: چون اختیار یعنی اینکه قدرت بر عدم و انجام فعل داشته باشد.

استاد: تازه من از این بالاتر می‌گویم شخص وقتی که یک مالی را بذل می‌کند می‌تواند پس بگیرد من از

این حرف شما بالاتر می‌گویم ولی باز در این صورت فایده ندارد، چرا؟ چون حصول مال یک مسأله‌ای نیست که خدا برای حصول ما حدّ و مرزی قرارداد داده باشد. اگر این مال برای تو حاصل باشد؛ با کسب و کار اگر این مال برای تو حاصل بشود، بواسطهٔ ارث یکدفعه یک چکش به کلهٔ بابات بخوره تق بیفتد زمین و ارثش برسد به شما، چکش به کله‌اش خورده این نرفته خودش کار کند، این هم در اینجا حصول مال الآن در اینجا پیدا شده، یا اینکه فرض کنید این یکدفعه مثل ملانصرالدین دعا کند یکدفعه از آن بالا یک چیزی بیاید در آنجا پایین.

یک آقای بینش بود گاهی من ذکر خیر ایشان را می‌کردم می‌گفت: یک روزی در همدان - یک مدرسه ایی بوده پشت یک امامزاده که برای رفتن به مدرسه، درس طوری بوده که مشروط به عبور از امامزاده بوده - یک وقت داشته می‌رفته، دیده یکی از این لاتها، از این لاتهای خلاصه مفصل همدان ایستاده و دارد گریه و زاری می‌کند، یکی یکی به گناهایی که می‌کند اعتراف می‌کند: ای امام زاده دیدی من فلان کردم چی کار کردم فلان شب رفتم... دیگر شروع کرده بود خلاصه هی به گفتن و گفتن و اعتراف هم نسبت به خمر و نسبت به فلان و داشت یکی یکی مثل کلیسا داشت اعتراف می‌کرد؛ یکدفعه او هم از در پشت در امامزاده گفت: ای فلانی - اسمش هم می‌دانست - ما گناهان تو همه را بخشیدیم - مثل [لحن] پادشاهی - مشروط به اینکه دیگر نکنی و این کار را انجام ندهی و توبه کنی و به مسجد فلان چقدر پول بدهی. می‌گفت این را گفتیم و رفتیم. می‌گفت: یارو آمده بود و داشت برای همه می‌گفت این امامزاده معجزه کرده! نمی‌دانید چه کرده؟! هیچ نمی‌دانی، اسم من را می‌گفت به اسم من، گفته: اگر دیگر تکرار نکنی ما همه گناهانت را می‌بخشیم؛ داشت تعریف می‌کرد؛ - برای من می‌گفت - آمده بود پیش من می‌گفت آقای بینش نمی‌دانی. گفتم عجب تو دیگر باید ترک کنی و انجام ندهی...

حالا اگر یکدفعه سقف بشکافد و دو میلیون پول بیاید، حالا می‌گویند در این دولت احتمال دارد در بعضی از دولتهای فخیمه از این معجزات می‌کنند یکدفعه سقف خانه می‌شکافد یکدفعه ۲ میلیون برای آدم می‌آید، همین که این دو میلیون یا ۵ میلیون آمد حج واجب است، حالا این از کجا آمده نمی‌دانم، جبرئیل فرستاده یا میکائیل یا اجنهٔ برایش آوردند، دوستش داشتند... به این حرف‌ها کاری نداریم این تحصیل مال در اینجا برای او شده، به محض تحصیل این شد مستطیع، در مورد بذل این برای او این حالت تحصیل می‌شود یعنی یک شخصی بیاید بگوید که آقا بنده ۵ میلیون به شما بذل می‌کنم و بعد هم پس نمی‌گیرم و این را من برای حج می‌دهم شما نمی‌توانی در چیز دیگر صرف کنی ولی آن می‌گوید من دیگر پس نمی‌گیرم، می‌گوید من این را به شما بخشیدم، من این را برای حج به شما بخشیدم وقتی می‌بخشد شما مالک می‌شوید یا مالک نمی‌شوید؟ حق تصرف ناداری و در این هیچ گونه نمی‌توانی تصرف کنی و با این فقط باید بروی فیش بخری،

مالک می‌شوید بعد از این که مالک شدید آن موقع می‌روید و نسبت به مقدمات اقدام می‌کنید. آیا حال شما با حال آن کسی که می‌گویند بروید حج یکی است؟ این را چیزی به او ندادند، مالک چیزی نشده، می‌گوید آقا برویم صندلی هست بیا تو بنشین با هم برویم؛ یک قران هم به او نمی‌دهند، هر چی خوردیم تو هم بخور.

تلمیذ: زن هم همین طور است دیگر؟

استاد: زن هم خب بله.

تلمیذ: زن را آدم خرجی اش را می‌دهد، اگر شوهرش او را ببرد نباید مقبول باشد تا بعداً خودش مستقلاً مستطیع بشود یا شوهرش بذل کند به او.

استاد: البته ما این را عرض می‌کنیم که چرا روایات در مورد زن نیامده. مسأله تکلیف زن فرق نمی‌کند با بقیه یکی است الا این که در این جا یک نکته ظریفی است که آن ان شاء الله باشد برای بعد، دیگر وقت گذشت، بله مسأله زن هم همینطور است.

وقتی آدم مطالب را می‌خواند به آن متنی که بزرگان بر سرمان دارند - واقعا من نسبت به خودم نگاه می‌کنم - پی می‌برد که واقعا این‌ها خیلی به گردن ما حق دارند، خیلی، واقعا آنها این دیدگاه را آوردند و با این دیدگاه ما را آشنا کردند، در حالی که روایت یکی هست! ما نیامدیم از پای منقل بگوییم که این واجب است! روایت «يَجِبُ عَلَيْهِ إِعَادَةُ الْحَجِّ» است، یعنی هیچ از خودمان نیامدیم روایتی جعل کنیم ولی کیفیت برداشت چقدر تفاوت می‌کند؟ چقدر مسأله عوض می‌شود؟!

اللهم صلي على محمد و آل محمد